

۸. «از» چون با کلمه «بر» مرکب شود به معنی استعلا باشد مانند:
چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه نشست از بر گاه پیروز شاه
[فردوسی]

یعنی بر بالای و بر روی گاه.

«بر»

«بر» به معنی بالا است، چنان که در این بیت:
دولت از گوهر زینت نه فرود است و نه بر
نصرت از گوشه تاجت نه فراز است و نه باز
و به همین جهت از آن کلمه «برتر» ساخته‌اند. و در سر افعال نیز
پیشاوند است که بالا بودن و ارتفاع را می‌رساند مانند: برآمد، برانگیخت،
براقراشت، برداشت. و در این دو مورد کلمه «بر» از حروف اضافه نیست
و چون حرف اضافه باشد آن را بدین معانی استعمال کنند:
۱. استعلا که بالا بودن چیزی را افاده می‌کند و آن یا «حسی» است
مانند:

همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل
کاحمد مرسل به سوی جنت آمد از براق

[منوچهری]

و یا «عقلی» که در تصور بالا فرض شود و آن را «فرض» نیز توان گفت
مانند:

چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار
ز خاک تیره نماید به خلق زر عیار

[ابوحنیفه اسکافی]

۲. در وجوب و لزوم، چون: بر شماست که این کار را انجام دهید،
پاداش آن بر من است.

۳. در موقع قصد و آهنگ مانند:

بر آن سرم که اگر همتم کند یاری ز بار منت دونان کنم سبکباری
[امیدی تهرانی]

۴. در پیایی بودن و ترتیب و آن وقتی است که اسم بعد از آن مکرر
شود مانند:

به مردی و رادی به گنج و گهر ستون کیانم پدر بر پدر
[فردوسی]

آنکه چون پسته دیدمش همه مغز پوست بر پوست بود همچو پیاز
[سعدی]

«در»

«در» دارای چند معنی است:

۱. ظرفیت راست و آن یا حسی و واقعی است چنان که گویی: چند
کتاب در خانه دارم، امروز در منزل می مانم، در کشور خود به آسایش
زندگی می کنم.

در این مملکت گر بگردی بسی پریشانتر از ما نیابی کسی
یا فرضی و عقلی است در جایی که ظرفیت محسوس نباشد چون:
نکوکاران در آسایشند و بدکاران در رنج و زحمت.

۲. سوی و طرف مثل:

نگه کرد رنجیده در من فقیه نظر کردن عاقل اندر سفیه
نگه کرد قاضی درو تیز تیز معرف گرفت آستینش که خیز

[سعدی]

۳. به معنی «را» مانند:

ز تو آیتی در من آموختن ز من دیو را دیده بر دوختن
[نظامی]

تمرین پنجاه و نهم

در این اشعار معانی «بر» را معین کنید و همچنین معلوم کنید در چه مورد حرف اضافه است و چه مورد پیشاوند؟

بدو گفت پیران که این پیل تن
فلک را گذر بر نگین تو باد
ز نیکی دهش آفرین تو باد
ز یزدان سپاس و بدو بر پناه

[فردوسی]

به هر سو یکی آبدان چو گلاب
شناور شده باغ بر روی آب

[اسدی]

به کارهای گران مرد کار دیده فرست
که شیر شرز برآرد به زیر خم کمند

[سعدی]

که اکنون برآمد بسی روزگار
شندیم بسی پند آموزگار
که من بد نکردم به جای کسی
بدین کار بر رنج بردم بسی

[فردوسی]

مزن بر سر ناتوان دست زور
یکی بر سر شاخ و بن می برید
که روزی به پایش درافتی چو مور
خداوند بستان نظر کرد و دید

[سعدی]

بر سر آنم که گر ز دست برآید
دست به کاری زخم که غصه سرآید

[حافظ]

بر در ارباب بی مروت دنیا
چند نشینی که خواهی کی بدر آید

[حافظ]

دل به تو داده است نشانی مرا
در تو رسم گر برسانی مرا
[امیر خسرو]

۵. اتصال و کثرت: سپر در سپر، عنان در عنان، باغ در باغ، خوان در خوان، کاروان در کاروان.

گرت نزهت همی باید به صحرای قناعت شو
که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و با در با

[سنایی]

«اندر»

کلمات: در، اندر، درون، اندرون، گاه به یک معنی استعمال می شود با این تفاوت که لفظ «درون، اندرون» با کسره اضافه، و «در، اندر» از

تمرین شصتم

معانی «در» را معین کنید:

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و ماه و جاه از دروازه بدر نرود و سیم و زر در محل خطر است یا دزد به یکبار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد اما هنرچشمه‌ای است زاینده و دولتی پاینده اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولتی است هنرمند هر جا که رود قدر بیند و به صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

سخت است پس از جاه تحکم بردن	خو کرده به ناز جور مردم بردن
وقتی افتاد فتنه‌ای در شام	هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند
روستازادگان دانشمند	به وزیری پادشا رفتند
پسران وزیر ناقص عقل	به گدایی به روستا رفتند

[سعدی]

اضافه خالی باشد. این کلمات گاهی برای تأکید افزوده شوند:
شنیده‌ام به حکایت که مرد مشک فروش
نهان کند جگر سوخته به مشک اندر

[امیر معزی]

به دریا در منافع بیشمار است وگر خواهی سلامت برکنار است

[سعدی]

هرگاه لفظ «در» و «اندر» بر سر فعل درآید حرف اضافه نباشد مثل:
بخت باز آید از آن در که یکی چون تو درآید
روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

[سعدی]

«تا»

«تا» در موقعی حرف اضافه است که به معنی نهایت باشد چون: از
خانه تا بازار رفتم، از بام تا شام کار کردم، روز را تا شب راه رفتم. و در غیر
این مورد حرف ربط است.

«نزد، پیش»

کلمات «نزد، پیش» در معنی به هم نزدیک است و حضور داشتن
چیزی یا کسی را می‌رساند: «نزد من است، پیش او بود.» و گاه از آن معنی
سوی و طرف استفاده شود: نزد او رفت، پیش او شتافت.

«نزدیک»

«نزدیک» بر قرب مکان دلالت کند: نزدیک او نمی‌توان رفت. و گاه
قرب زمانی را می‌رساند: و نزدیک است که او را از سرانندیب آورده‌ام.
نزدیک گاهی صفت استعمال شود: راه نزدیک، باغ نزدیک.

«زی»

«زی» مفید معنی جهت باشد مانند:

زی حرب تو آمده است دیوی بد فعلتر از همه شیاطین
[ناصر خسرو]

و گاه در موقع عقیده و نظر به کار رود:

دیبای دل است شرم زی عاقل حلوای دل است علم زی والا
خرسند مشو به نام بی معنی نام تهی است زی خرد عنقا
[ناصر خسرو]

که مفاد آن در بیت نخستین «به عقیده عاقل» و در بیت دوم «به نظر خرد» می باشد. کلمه «نزدیک و سوی» هم بدین معنی استعمال می شود چون:

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ.

[سعدی]

درخت این جهان را سوی دانا خردمند است بار و بی خرد خار
[ناصر خسرو]

«پی»

«پی» به معنی «برای و به جهت» به کار می رود:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

[حافظ]

حروف اضافه مرکب

هرگاه حرف اضافه بیش از یک کلمه باشد آن را حرف اضافه مرکب خوانند: از برای، از پی، از روی، از بهر، بجز، در نزد، درباره.

تبصرهٔ ۱. کلماتی که بر ظرفیت دلالت کند چون: «زیر، رو، پیش، نزدیک» وقتی از حروف اضافه محسوب است که با متمم ذکر شود: کتاب گلستان روی میز است، قلم زیر کاغذهاست، سند تو پیش من است. و در غیر این صورت قید یا صفت باشد مانند: نزدیک رسید، پیش

تمرین شصت و یکم

چند حرف اضافه در این غزل وجود دارد؟ معانی هریک از حروف اضافه را معین کنید:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست
سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارک‌الله ازین فتنه‌ها که در سر ماست
در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او درفغان و در غوغاست
دل ز پرده برون شد کجایی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما به نواست
مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست
ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضای سینۀ حافظ هنوز پر ز صداست

آمد. که قید از برای رسید و آمد باشد.

تبصره ۲. هر یک از حروف اضافه به قسمی از افعال اختصاص دارد چنان که: بحث کردن، دوستی کردن، دشمنی ورزیدن، آشنایی داشتن، و نظایر آنها به وسیله «با» تمام می شود و افعال «ترسیدن، پرسیدن، خواستن، شنیدن» و امثال آنها با «از» استعمال شود. و از این قاعده مستثنی است افعال «آویختن، شستن، جدا کردن» و هر چه در وجود محتاج به افزار و آلات باشد که به وسیله «از، ب، با» تمام تواند شد.

تبصره ۳. «از» تخفیف یافته به صورت «ز» درمی آید و به همان معنی که نوشته آمد استعمال می شود.